

وقتی در یک تجمع شعار نژادپرستانه علیه عرب‌ها سر می‌دهند و شما نه تنها اعتراضی نمی‌کنید که توجیه هم می‌کنید، پوستتان هم شفاف می‌شود و از «سوزش» کسانی که اعتراض و ابراز نگرانی می‌کنند هم ابراز خرسندی می‌کنید دیگر صلاحیت این را که در مورد شعارها و رفتارهای مشابه در جای دیگر از نگاه ناظر بی‌طرف و خیرخواه نظر بدهید ندارید. چون شما اگر درست نگاه کنید درواقع خود آن‌ها هستید. شما همان چیزی را می‌خواهید که آن‌ها می‌خواهند. کژفهمی‌هایتان از همان نوع کژفهمی‌های آنان است و دقیقاً این طرز فکر خود شماست که نیاز به آسیب‌شناسی دارد.

ناسیونالیسم، ملی‌گرایی، ایران‌گرایی، ایران‌شهری یا هر نام من‌درآوردی دیگری که می‌خواهید روی آن بگذارید تا حقیقت موضوع را انکار کنید، برای کشوری مثل ایران ساخته نشده است. ملی‌گرایی عمدتاً پیرامون زبان شکل می‌گیرد و زبان مادری بیش از نیمی از ایرانیان فارسی نیست. در کشوری با بافت اتنیکی

یکدست ممکن است ملی‌گرایی شکل محافظه‌کاری به خود بگیرد و در یک چهارچوب دموکراتیک تحمل شود و به بحران نینجامد. در ایران اما ملی‌گرایی به هیچ وجه نمی‌تواند تبدیل به یک میهن‌دوستی واقعی و سازنده شود. وقتی ایدئولوژی ملی‌گرایی پهلوی یا مصدقی را - که این دومی حتی بدتر و متعصبانه‌تر است - به عنوان هسته مرکزی برنامه سیاسی خودتان ترویج می‌دهید نباید انتظار داشته باشید همه جا به همان صورتی جلوه یابد که باب میل شماست. شاید موفق می‌شوید جمعیت زیادی را جذب کنید. اینکه چند درصد را جذب کنید چندان اهمیتی ندارد. آنچه اهمیت دارد این است که نتیجه کارتان قرار نیست در همه جا منجر به شفاف شدن پوستتان شود. چه خوشتان بیاید چه خوشتان نیاید تلاش برای احیای الگوی کشورداری پهلوی‌ها کشور را حتی بدتر از دوران خود آن‌ها دچار بحران می‌کند.

ابتدا بگذارید تصویری از جامعه پیش از انقلاب داشته باشیم. واقعیت آن است که در تمام دوران پهلوی جامعه ایران جامعه‌ای عمدتاً روستایی بود. در آخرین سرشماری پیش از انقلاب که در سال ۱۳۵۵ انجام شد، ایران در حدود ۳۵ میلیون نفر جمعیت داشت. از این تعداد ۱۷ میلیون نفر در روستاها زندگی می‌کردند و

کمتر از دو میلیون نفر نیز کوچ‌نشین بودند. بنابراین کمتر از نیمی از جمعیت کشور شهرنشین بودند و بالای نود درصد جمعیت غیرشهری به برق دسترسی نداشتند. یعنی تلویزیون نداشتند و رادیو و روزنامه هم اگر داشتند تأثیر اساسی در زندگی و طرز فکر افراد نداشت. رفت‌وآمد مکرر از اغلب این روستاها به شهرها بسیار دشوار بود و به ندرت صورت می‌گرفت. بخش اعظم این جمعیت اصلاً سواد نداشتند. سرشان گرم زندگی روزمره و بسیار ابتدایی خودشان بود. رویدادهای سیاسی که در شهرهای بزرگ اتفاق می‌افتادند تنها بر روستاهایی اثر می‌گذاشتند که نزدیک این شهرها واقع شده بودند و بیشتر جمعیت این روستاها تا اواخر آن دوران اهمیتی به کشمکش‌های سیاسی نمی‌دادند. وضعیت در مورد اغلب جمعیت شهرنشین نیز چندان متفاوت نبود. بخش بزرگی از جمعیت شهرنشین ایران به امکانات اولیه‌ای که امروزه شهر را با آن می‌شناسند دسترسی نداشتند و تنها روی کاغذ شهرنشین به شمار می‌آمدند. تنها شهر با جمعیت میلیونی کشور تهران بود. امکانات حاشیه شهرها چندان بیشتر از روستاها نبود. البته هر روز در این مملکت میهمانی نبود. نتیجه اینکه شکاف‌های سیاسی در مقایسه با امروز درصد بسیار کمتری از جمعیت را به طور مستقیم درگیر می‌کرد.

)

اکنون این را مقایسه کنید با جامعه امروز که در آن به لطف پیشرفت فناوری هر آدم بالغی یک گوشی توی جیبش دارد. روستا و آبادی به معنی کهن این مفهوم احتمالاً دیگر وجود ندارد. جمعیت تهران و منطقه شهری اطراف آن به تنهایی از بیشتر از شصت درصد کشورهای جهان بیشتر است و چندین شهر با جمعیت بالای یک میلیون نفر داریم. در چنین جامعه‌ای هر شکاف اساسی که میان مردم بروز کند پتانسیل این را دارد که ظرف کمتر از یک ساعت میلیون‌ها انسان را متأثر سازد و به میدان بیاورد. از طرفی جامعه ایران بسیار غیرمذهبی شده است و بخش قابل توجهی از جمعیت کشور اگر کماکان تا حدی باور مذهبی هم داشته باشند باز مذهب عامل هویتی مهمی برایشان به شمار نمی‌آید. تعصب مذهبی روبه افول است و درصد بسیار کوچکی از جمعیت کشور که هنوز به زور اسلحه بر روی آن پافشاری می‌کنند گیرم چند سال زودتر یا دیرتر ولی سرانجام حذف خواهند شد. تمام اینها اما به این معنی نیست که با افول نقش مذهب قدیم، تعصب و رفتارهای مذهب‌گونه و مذاهب تازه بروز نکنند. ملی‌گرایی در واقع مذهب دوران جدید است و حکومت پهلوی از لحاظ تاریخی مروج اصلی این

مذهب در ایران بود. اکنون تصور کنید در چنین جامعه‌ای با چنین مختصات‌هایی که توصیف کردیم قرار باشد تمام دستگاه تبلیغی و آموزشی عظیمی که در دست دولت و در واقع در انحصار آن است ناگهان به دست گروهی با افکاری بیفتد که در نیمی از جمعیت کشور جز نفرت ایجاد نمی‌کند. انتظار دارید چه نتیجه‌ای حاصل شود؟

اینکه یک تصور رمانتیک از آن دوران ساخته‌اید و از تربیون‌های بزرگ رواجش می‌دهید و بدترین ناسزاهای و تهدیدها در فردای آزادی‌کذایی‌تان را روانه هر کسی می‌کنید که اندک ساز مخالفی بزند در واقعیت امور تفاوتی ایجاد نمی‌کند. اینکه مخالفان‌تان - که در اصل همفکران‌تان هستند - در آذربایجان و کردستان و دیگر جاها به اندازه خود شما متوهم‌اند و تصورات ابلهانه از امور دارند شما را در جایگاه حق و به‌عنوان آلترناتیو وضع موجود نمی‌نشانند. آلترناتیو وضع موجود را شما با آن انقلاب ملی‌تان و آن مرد، میهن، آبادی‌تان مخدوش کردید.

واقعیت امور این است که یک جامعه پیچیده نود میلیون نفری را نمی‌توان با سرکوب اداره کرد - مگر با صرف هزینه هنگفت و سال‌ها زمان برای ایجاد

دستگاه‌های امنیتی پیچیده و پرخرج یا استفاده از دستگاه‌های موجود. یعنی همان اتفاقی که در روسیه پس از سقوط کمونیسم افتاد البته پس از جدایی چهارده کشور و حاکم شدن الیگارشی‌های پیشین در لباس تازه.

پس بهتر است توهم را کنار بگذارید و حداقل با خودتان صادق باشید. کمتر با عکس‌ها و فیلم‌های قدیمی بازی کنید و بیشتر و دقیق‌تر و منطقی‌تر به این فکر کنید که چه می‌خواهید و آنچه می‌خواهید چه پیامدهایی دارد. اگر به راستی تغییر می‌خواهید چاره‌ای جز بالغ شدن ندارید. ناچارید یاد بگیرید که جوامع انسانی بیشتر از آنچه فکر می‌کنید پیچیده‌اند. قرار نیست عملکرد جامعه باب میل شما باشد. قرار نیست همه مثل شما شوند تا عواطف‌تان جریحه‌دار نشود. قرار نیست هر سخنی که گفته می‌شود آزارتان ندهد. قرار نیست هر کنش جمعی دلوایسی‌های شما را لحاظ کند. قرار نیست به توجیهات مسخره‌تان برای انکار پایه‌ای‌ترین حقوق دیگران گوش دهند. به عبارت دیگر ناچارید لیبرال شوید و یاد بگیرید لیبرالیسم یک نوع چماق برای توی سر مخالفان زدن نیست. ملزومات تلخی دارد که باید به آن تن داد تا نتیجه شیرین بدهد.

پایان